

پوری‌پدیا PouriPedia

زنانه‌مردانه‌پدیا



پوریا عالمی

● در همه‌جای دنیا اصرار دارند که همه‌چیز با هم یکی است و همه با هم برابر هستند منتها ما همچنین اصراری نداریم که کار خوبی هم می‌کنیم. توی دنیا منتها الکی می‌گویند. مثلا اگر راست می‌گویند چرا رئیس‌جمهور آمریکا زن نیست؟ در حالی که ما الان در شورای شهر زن داریم. در شورای شهر قبلی هم زن داشتیم، یا الان دولت ابتکار به خرج داده و خانم ابتکار را گذاشته است رئیس سازمان محیط‌زیست. در حالی که آقای احمدی‌نژاد اوج خلاقیتش این بود که آقای الهام را بگذارد سخنگوی دولت. یعنی یک‌طوری که نه سیخ بسوزد نه کباب. اما خارج چی؟ همین ۵+۱ به‌صورت نمادین خانم اشتون و خانم موگرینی را آوردند توی جلسه. خیلی تابلو است.

زنانه مردانه به‌منابهلپتیک

جواد ظریف در خاطراتش می‌نویسد: «فلک موگرینی چقدر زحمت می‌کشد و چایی می‌آورد. واقعا نگاه ابزاری به زن توسط جان کری و آمریکا، هم در سینمای هالیوود مشخص است هم در مذاکرات. کاملا تابلوست که کری پلتیک زده تا موگرینی وارد مذاکرات شود تا جایی بیارود.»

زنانه مردانه به‌منابهاستفاده ابزاری

برخلاف دنیا که اصرار دارند همه‌چیز با هم یکی است اما پشت‌پرده از این خبرها نیست در اینجا پشت‌پرده خبری نیست و ما همه‌چیز را در انظار با هم یکی و برابر می‌کنیم. مثلا ما در ایران همه‌چیز زنانه مردانه داریم که این خودش یک‌نوع خودکفایی است. مدرسه زنانه مردانه. باشگاه زنانه مردانه. آرایشگاه زنانه مردانه. ورزش زنانه مردانه. لباس زنانه مردانه. تاکسی زنانه مردانه. مترو زنانه مردانه. اتوبوس زنانه مردانه. صف نانوایی زنانه مردانه. پیاده‌روی زنانه مردانه. دکتر زنانه مردانه. پارک زنانه مردانه. سرسره زنانه مردانه. تاب زنانه مردانه. پمپ‌بنزین زنانه مردانه و چیزهای دیگر. این خودکفایی نشانه هویت‌بخشی کامل به موجودی به نام زن است. در حالی که خارج چی‌کار می‌کند؟ از زن استفاده ابزاری می‌کند و از او فقط در تبلیغات چیزهای به‌دردنخور و کمی وزارت امور خارجه مثل رایبس، کمی ریاست مثل مرکل، کمی فضانوردی مثل انوشه انصاری، کمی دانشمندی مثل مادام کوری، کمی شخصیت داستانی مثل مادام پوارو و البته که فقط در تبلیغات چیزهای به‌دردنخور استفاده می‌کند.

زنانه مردانه به‌منابهتماشاجی

در دنیا تماشاجی، تماشاجی است و زن و مرد ندارد اما کاملا مشخص است این رفتار دنیا به‌دلیل استفاده ابزاری از زن است. یعنی می‌خواهند زن‌ها را بکشاند ورزشگاه که حواس ورزشکاران را پرت کنند تا کل بخورند. اما اینجا این‌طوری نیست. ما چون نگاه ابزاری به زن نداریم و معتقدیم زن باید وسط میدان باشد نه مثل تماشاجی یک‌گوشه بنشیند، اجازه نمی‌دهیم زن وارد ورزشگاه شود که بنگار نگاه دقیق، درست و جهان‌شمولی است.

پیشنهاد فردا

● ویژه‌نامه نوروزی نشریه هنرهای تصویری «تصویر» به سردبیری سیف‌الله صمدیان با قیمت ۲۰هزارتومان و با طرح جلدی از یکی از نقاشی‌های مجموعه «خاطرات انهدام» آیدین آغداشلو همراه با آثار برگزیده سه‌هزار عکاس، گرافیکست و کاریکاتورست شرکت‌کننده در جشن تصویر سال هم‌اکنون روی کیوسک‌های روزنامه‌فروشی است.

فرداگذرانی

● نمایشنامه‌خوانی پنج روایت عاشقانه زنانه، به‌نفع زنان سرپرست خانوار و زیرنظر خیریه باران برکت مهر در فرهنگسرای ابن‌سینا برگزار می‌شود. نویسنده و کارگردان این نمایشنامه نازیار عمرانی است و بازیگران آن به‌ترتیب حروف الفبا عبارتند از بهوش بختیاری، الهام پناه‌نژاد، پریسا قهرمانی، نیکی مظفری، شبنم مقدمی و نیکی نصیریان. این نمایشنامه‌خوانی روز شنبه ۲۲فروردین، ساعت ۱۹ اجرا خواهد شد و علاقه‌مندان برای تهیه بلیت این نمایشنامه‌خوانی خیریه می‌توانند به دو سایت «باران برکت مهر» و «ایران کنسرت» مراجعه کنند.



شترت روزنامه

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۹۴ ۱۸جمادی‌الثانی ۱۴۳۶ ۸ آوریل ۲۰۱۵ سال دوازدهم • شماره ۲۲۷۰ • صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۶ • اذان مغرب ۱۹:۵۰ • اذان صبح فردا ۵:۱۴ • طلوع آفتاب ۶:۰۴

روزنامه‌فردا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

امین منتظری



پرسه

خانه‌ای بدون خاطره هدایت

سعید برآبادی: انکار که از هوا بوی خاکستر می‌آید؛ شاید خراط‌های آن طرف «مخبرالدوله» و «سعدی» در حال دوددادن دسته‌های قلیان باشند، شاید هم ماموران شهرداری منطقه چیزی برای سوزاندن پیدا کرده‌اند یا کارگرهایی که در جبهه جنوب‌شرقی بیمارستان امیراعلم سخت مشغول کارند، به فکر قیرگونی افتاده‌اند. هرچه باشد، بوی خاکستر و دود، در روز گرمی مثل امروز، ذهن را به یادآوری نویسنده‌ای وادار می‌کند که در داستان‌هایش، سوختن، رمز به یادآوردن بوده و خودش روزی درست مثل امروز (۱۹فروردین) از گردونه هستی کنار رفته است. در انتهای حیاط بیمارستان امیراعلم، در کوچک نیمه‌بازی است که با یک پرده زهواردررفته قرمزرنگ به خانه پدري «صادق هدایت» باز می‌شود. مکان تعبیه در، به شکل شیطنت‌آمیزی طوری انتخاب شده که هیچ‌کس بو نبرد، پشت آن، یکی از قدیمی‌ترین خانه‌های ثبت‌شده تهران است. از خیابان شهیدتقوی هم دسترسی‌ها تا حد امکان بسته شده و به‌خاطر همجواربودن خانه با دفتر یک سفارتخانه، امکان عکس‌گرفتن تقریبا به صفر رسیده است.



خانه در مهجوری مطلق، روزگار می‌گذراند، برعکس فرزندش، صادق، که لااقل به انضمام چندکتابی که به زحمت توانست به چاپ برساند، حالا به‌عنوان پدر داستان‌نویسی مدرن ایران شناخته می‌شود. آن‌سوی پرده قرمزرنک، حیاط خانه با ترک‌هایی که بر در و دیوارش خورده به چشم می‌آید اما نیمه‌مخروبه و جز گربه‌ای سرگردان چیز دیگری ذهن را به یاد هدایت و سه‌قطره‌خون‌اش، نمی‌اندازد. حیاط تقریبا به محلی برای انبار آشغال‌ها و قراضه‌های فلزی بدل شده؛ هرجا که توانسته‌اند، تیروتنخته‌های بنایی را رها کرده‌اند. اینجا حیاط اندرونی روزگاران دور این خانه بوده؛ جایی که هدایت و خاندانش، آن عکس تاریخی را گرفته‌اند. آبان سال۷۸. تلاش دولت اصلاحات به بار نشست و خانه به شماره ۲۴۹۱ به سیاهه آثار ملی ایران درآمد اما نهایتا چه شد؟ به سردرش تابلویی فلزی نصب کردند که یادآور اجداد صادق هدایت است و بیمارستان، مهدکودکش را در این ملک به راه انداخت. دیوارهای خانه‌ای که یک اثر ملی بودند، برای بچه‌های مهد، نقاشی شدند بی‌آنکه هیچ نامی از پدر داستان‌نویسی مدرن ایران باشد. عملا خانه‌ای که می‌توانست تنها بهانه تهران برای یادآوری هدایت و ارج‌گذاشتن به مقام او یا توجه‌دادن نسل‌های بعد در خانه‌های باقی نماند.

نیما ینگر نقاش نازنینی بود. آدم نازنینی بود. نقاش خیلی خوبی بود. ۲۰سالگی همدیگر را می‌شناختیم و هربار که می‌دیدمش، بی‌اعتنایی‌اش به «جهان و کار جهان»- به قول حافظ- الگو و درسی می‌شد برایم که حیف از آن به اندازه کافی- که در حکم هیچ- نیاموختم. آقایی بود تمام‌وکمال. خوش لباس و آراسته و اغلب با شال‌گردنی بلند و آویخته. آرام و شمرده حرف می‌زد، طوری که گمان می‌کردی جمله‌اش را نیمه‌کاره خواهد گذاشت- که نمی‌گذاشت و تمام می‌کرد بالاخره.

بسیار می‌دانست و دانسته‌هایش را نه شمشیری می‌کرد بر بالای سر و نه سپری در پیش‌رو. سال‌ها بود که رغبتی و اعتنایی به برخورد‌ها نداشت. ادعایی را اعلام نمی‌کرد- که کاش می‌کرد چون جایگاه عمده آشکارنشده‌ای داشت- و در بند شهرت‌های گذرا نبود؛ شهرت‌های دروغین، شهرت‌های ساخت‌وباخت‌شده طراحی‌شده از پیش، و حفظ‌شده با ذلت و دروژگی و اضطراب. اینها را نمی‌خواستست یا نمی‌توانست؟ اما مگر می‌شود راه‌هایی چنین مضحک و سهل را نشود پیمود؟ آن هم در روزگاری که همه دارند در میانه میدان حقیر سرعت و سبقت و تنه‌زدن و له‌کردن و زیرپاگذاشتن می‌زنند. می‌تازند؟ که دارند در دایره‌ای باطل همچنان می‌چرخند و می‌چرخند و حواسشان هم نیست اصلا. مگر می‌شد که او نتواند اگر که می‌خواست- که نمی‌خواست و به انتخاب نمی‌خواست و این مناعت و جایگاه محترم، از پی آن از حکمت و والایی طبع صاف و بی‌غش و شفاف او بود که می‌آمد، که ماندگارش کرد در چشم من و آدم‌هایی که دوستش می‌داشتند.

شب‌هایی با فیروزه می‌رقیم به خانه‌اش- به خانه‌شان؛ آپارتمان جمع‌وجور و باسلیقه و انباشته‌ای، سرشار از ملایمت و اعتماد و دعوت و میهمان‌نوازی. و همسرش فرشته، مهربان‌ترین میزبان‌ها.

همه که می‌نشستیم نیما تکیه می‌زد به پشتی مبل دسته‌دار قدیمی‌اش و پیپ می‌کشید و بریده حرف می‌زد. بیشتر سوال می‌کرد، سوال‌هایی که جوابش را خوب می‌دانست! سوال می‌کرد تا آدم مغرور و شاد شود از این مسند دانایی و اعتباری که موقتا بر آن تکیه می‌زد و اهمیت پیدا می‌کرد!

وقتش که می‌شد می‌رقیم سراج نقاشی‌ها و بیشتر شب به تماشای کارهای تازه‌اش می‌گذاشت که چه خوب و زیاد بودند و بقیه شب پر می‌شد از گفت‌وگویی ملایم و شریف درباره کارها.

نقاشی‌هایش استادانه بودند و گیرا. درازمدتی در یادها می‌مانند: آن صورت‌های درشت کشیده کش‌آمه خیره‌مانده به نظاره‌کنندگان. صورت‌های محکم و آرامی که اغلب چندان رنگارنگ نبودند و انکار تکه‌های جادشده‌ای بودند از صخره‌های خاکستری سفت و عظیم، که در ابعاد بزرگ همانقدر اثرگذار بودند که در اندازه‌های



جلال ستاری

روند مذاکرات لوزان را لحظه‌به‌لحظه پیگیری نکردم اما آن‌طور که از نتیجه توافقات باخبر شدم و رفتار آقای ظریف را در تریبون‌های جهانی دیدم،



آیدین آغداشلو

کشتار

چهره‌ای نو از گفتمان سیاسی

خود است و مغلوب ترس‌ها و تهدیدها نمی‌شود. او در برابر فشار تحریم‌ها جا نمی‌خورد. رفتار او و حضور باصلابتش در مناسبات جهانی قدرت، برای من یادآور شخصیت و منش امیرکبیر است. دست‌میزباز به او که با شهامتی که در به‌کاربردن کلمات و نحوه برقراری گفت‌وگو به خرج می‌دهد، چهره‌ای نو از گفتمان سیاسی ایران در عرصه جهانی ارائه کرده است.

منش ایشان را بسیار پسندیدم. آقای ظریف با کمال جرأت در کنفرانس‌های بزرگ و صحنه‌های بین‌المللی شرکت می‌کند و با اعتمادبه‌نفس، حرف‌های منطقی می‌زند.

بایست اطمینان و قدرتی که او به‌عنوان یک سیاستمدار در رفتار و گفتارش بروز می‌دهد، از این مرد بزرگوار خوشم آمده. او سیاستمداری است که با کمال شهامت و جرأت حرف می‌زند و متکی به

آن‌سوی تاریخ

بایاد و خاطره «نیما ینگر» که نقاش، و انسانی نازنین بود

شب‌هایی پر از گفت‌وگوهای ملایم

کوچک. مجموعه حاصل مکاشفه طولانی تصویرگر خالصی بود که پیغامی داشت برای دیگران... که اگر هم کسی نمی‌گرفت باکی نبود. طراح چیره‌دستی بود و قوت و صراحت کارش نشانی واضحی از طبع ملایم و حساسش نمی‌داد. گول می‌زد بیننده را! جهانی که عرصه می‌کرد از ماورا، امور گذرا می‌آمد و صورت‌های ثبت‌شده در بوم، نمایشگر موجوداتی بودند صلب و سرسخت که از اساطیری نامعلوم ذهنی سبظ و باستانی می‌آمدند: از قصه‌ها و روایها و وهم‌هایش- که با چه روانی و سهولتی می‌توانست آن را بازگو و نمایندگی کند.

وجود و حضور نیما ینگر در جهان شتابندهٔ دل بی‌چشم‌رویی معاصر ناشناخته ماند، چراکه به قوانین تقلید و تقلب و نان به رنگ روزخوردن آن خو نکرد و گردن نگذاشت. کنج عزلت و غنیمتش را اختیار کرد و لابد از تماشای دست‌وپازدن و هلا‌دادن و عرق‌ریختن آدم‌هایی‌که در این مسابقه- در این مسابقه؟!- از او پیشی می‌توانست آن را بازگو و نمایندگی کند.

و خود و حضور نیما ینگر در جهان شتابندهٔ دل بی‌چشم‌رویی معاصر ناشناخته ماند، چراکه به قوانین تقلید و تقلب و نان به رنگ روزخوردن آن خو نکرد و گردن نگذاشت. کنج عزلت و غنیمتش را اختیار کرد و لابد از تماشای دست‌وپازدن و هلا‌دادن و عرق‌ریختن آدم‌هایی‌که در این مسابقه- در این مسابقه؟!- از او پیشی می‌توانست آن را بازگو و نمایندگی کند.

و خود و حضور نیما ینگر در جهان شتابندهٔ دل بی‌چشم‌رویی معاصر ناشناخته ماند، چراکه به قوانین تقلید و تقلب و نان به رنگ روزخوردن آن خو نکرد و گردن نگذاشت. کنج عزلت و غنیمتش را اختیار کرد و لابد از تماشای دست‌وپازدن و هلا‌دادن و عرق‌ریختن آدم‌هایی‌که در این مسابقه- در این مسابقه؟!- از او پیشی می‌توانست آن را بازگو و نمایندگی کند.

معلم شایسته‌ای بود و هنرجویان بسیاری را- در پی سنتی خانوادگی- تعلیم داد و به ثمر رسانید. سال‌ها محل کار کلاس‌هایش را نگاه داشته بود و خودش را مشغول می‌کرد و مثل همه ما معلمی آب‌باریکه‌ای بود بالاخره! تا این اواخر که شنیدم محل را واگذار و خالی کرده است و آپارتمانش را هم؛ که راه‌پله تکی داشت و زیاد پله می‌خورد تا برسیم به در گشاده نورانی و به دو اطاق تودرتو و به چراغ‌ها و خرت‌وپرت‌های قدیمی و انبوه خوراکی‌های ریزودرشت خانگی و کیف‌کنیم از اینکه شبی طولانی در پیش‌رو داریم که می‌توانیم با مهر و معنا بگذرانیمش.

نیما ینگر پنج، شش سالی کوچک‌تر از من بود و برادر محبوب و آرام و هنرمندش نامی هم دو، سه‌سالی. نامی در کارگاه و خانه‌ای که در شمال داشت- که گریزانده بودنش از تهران- در گذشت و من در جوارش نبودم. وقتی هم که نیما درگذشت در قاره‌ای دوردست بوم و نشد که به تیمار و تسلیت بازماندگانش بپردازم. کار گردش این چرخ اگر درست می‌بود، این چند سطر را که به یاد آنان می‌نویسم، آنان باید برام می‌نوشتند. و حیف!

کاش می‌شد دوباره می‌دیدمش و آخرین‌بار- و آدم چه می‌داند که آخرین‌بار است؟- شوخی همیشگی‌ام را برایش تکرار می‌کردم- در اشاره به ذوق و شاعرانکی پدر بزرگوارش- که چطور از جابه‌جایی و ترکیب چهار حرف «میم» و «نون» و «الف» و «ی»، چهار اسم زیبا و متناسب «نامی» و «نیما» و «مانی» و «مینا» را ساخته است!

و می‌خندیدیم و او شال‌گردن همیشگی‌اش را جابه‌جا می‌کرد و موی بلند و رهایش را با نوک انگشتان نظم می‌داد و پیپ خاموش‌شده‌اش را از دهانش جدا می‌کرد تا بتواند به قهقهه بخندد.

اتفاق فردا

نگاهی به یک نقشه

تربیت مدیران اختصاص یافته و حال اینکه در بند هشتم از سیاست‌های کلی نظام اداری توجه به عزت و کرامت و معیشت بازنشستگان و مستمری‌بگیران تاکید شده که این مهم نیازمند برنامه‌ریزی مناسب‌تری است. حتی در پیش‌نویس ضوابط سازماندهی نیروی انسانی نیز که در تاریخ ۱۳۹۳/۴/۲۴ در دستور کار شورای‌عالی اداری قرار گرفته هم به این مهم توجه نشده است.

ج- تعادل بین کار و زندگی: این مهم در بند نهم از سیاست‌های کلی نظام قید شده ولی در برنامه‌های عملیاتی، جایگاهی برای آن مشاهده نمی‌شود.
د- استان‌ها و مناطق کم‌توسعه‌یافته: در برنامه چهارم نقشه راه اصلاح نظام اداری کشور و برنامه عملیاتی ریط‌باز، اقداماتی که موجب برخورداری مناطق کم‌توسعه‌یافته شود، دیده نمی‌شود و همان‌گونه است که در بند (ب) اشاره شد. در بند هفتم از سیاست‌های کلی نظام اداری توجه به استان‌های کم‌توسعه‌یافته و مناطق محروم تاکید شده است.

۴- اغلب لواج، ضوابط، استانداردها و نظایر آن که غالبا سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور مسوول تهیه آن در فرصت زمانی سه‌ماهه اول، دوم، سوم و پایان سال۱۳۹۳ شده، انجام پذیرفته است. از این دست می‌توان به: لایحه نقش فعالان توسعه کشور (پایان سال۱۳۹۳) ضوابط ساختار سازمانی (پایان نیمه‌اول ۱۳۹۳)، دستورالعمل استانداردسازی خدمات (پایان سال ۱۳۹۴) و دستورالعمل ساماندهی نیروی انسانی (سه‌ماهه سوم سال۱۳۹۳) اشاره کرد. به‌هررو، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در آغازین روزهای سال جدید و به‌عنوان متولی اصلی و ناظر بر اجرای دقیق نقشه راه اصلاح نظام اداری کشور باید ضمن رفع ابهامات و اعمال تعدیلات لازم در نقشه راه اصلاح نظام اداری کشور نسبت به برگزاری سمینار یا همایش توجیهی پیرامون این نقشه راه اهتمام ورزد تا شاهد اصلاح واقعی نظام اداری کشور در «دولت تدبیر و امید» باشیم.



رضا خانی

یک سال از تهیه و تدوین نقشه راه اصلاح نظام اداری کشور که در تاریخ ۱۳۹۳/۱/۲۰ از سوی شورای‌عالی اداری تصویب و به وزارتخانه‌ها، موسسات، شرکت‌ها، نهادهای عمومی غیردولتی و استانداری‌ها ابلاغ شد، می‌گذرد. اندیشه اصلاح نظام اداری همواره در حد یک شعار اساسی مورد توجه مدیران کشور در ۵۰سال گذشته بوده است؛ از این رهگذر می‌توان به تشکیل شورای‌عالی اداری در سال۱۳۴۰ اشاره کرد. پس از ۳۶سال از تشکیل سازمان امور اداری کشور، در سال۱۳۸۱ هیات وزیران بنابر پیشنهاد سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور «هفت برنامه تحول‌اداری» را از سد تصویب گذراند و پس از آن نیز در فروردین‌ماه سال۱۳۸۹ سیاست‌های کلی نظام اداری از سوی مقام‌معمظم‌رهبری به رؤسای قوای سه‌گانه ابلاغ و در پی آن و منبعث از این سیاست‌ها، در تیرماه سال۱۳۸۹ «هفت برنامه تحول» به «ده برنامه تحول» تبدیل و در تاریخ ۱۳۸۹/۴/۲۸ به دستگاه‌های اجرایی ابلاغ شد. اما نتیجه این سیر تطور در تهیه و ابلاغ سیاست‌های اداری و برنامه‌های تحول نه‌تنها نظام اداری را اصلاح یا متحول نکرد، بلکه موجب تورم در نظام اداری نیز شد؛ رشد کمی بازنشستگان، کارکنان، مدیران، واحدها و سطوح سازمانی دستگاه‌های اجرایی در هشت‌سال گذشته، رشد ۵۱درصدی مجموع موسسات، مراکز آموزشی و پژوهشی، شرکت‌های دولتی و وزارتخانه‌ها، رشد ۱۶۷درصدی ادارات‌کل و وزارتخانه‌ها و سازمان‌ها، ظهور و حضور ۴۴۱هزارنفر مدیر در واحدهای ستادی و استانی کشور، رشد ۶۸درصدی تعداد بازنشستگان؛ بخشی از معضلات پیش‌رو بود که سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور را بر آن داشت که چاره‌ای را